



## معاد در جاهلیت

پدیدآورده (ها) : طاهری، محمد حسین  
ادیان، مذاهب و عرفان :: معرفت :: اسفند 1385 - شماره 111 (ISC)  
از 109 تا 116  
آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/108647>

دانلود شده توسط : زینب نجفی  
تاریخ دانلود : 05/10/1398

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [فوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

[www.noormags.ir](http://www.noormags.ir)

# معاد در جاهلیت

محمدحسین طاهری

## چکیده

اعتقاد به معاد و زندگی پس از مرگ، از موضوعاتی است که همواره بین پیروان ادیان و مذاهب، مورد بحث بوده است و همواره عده‌ای مخالف و عده‌ای موافق چنین آموزه‌ای بوده‌اند. در مقاله سعی کرده‌ایم اعتقاد به معاد را در عصر جاهلیت بررسی، و با آوردن شواهد تاریخی، قرآنی و ادبی (اشعار جاهلی) ثابت کنیم که آموزه «معاد» و زنده شدن پس از مرگ در ذهن بیشتر مردم عصر جاهلیت وجود نداشت، گرچه برخی از آنان به این آموزه معتقد بودند. در پایان نیز با بررسی سه فرقه «دهریه»، «زنادقه» و «البکیه»، که در عصر جاهلی وجود داشتند و با آموزه معاد مرتبط بودند، به این نتیجه می‌رسیم که نه تنها جریان غالب در عصر جاهلیت عدم اعتقاد به معاد بود، بلکه در موارد متعدد، با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در این باره به مجادله می‌پرداختند.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی



## مقدمه<sup>(۱)</sup>

داشتند، ولی اسلام بر اساس بیش‌توجهی خود، رو به «رب» آورد و به جای وثنی مذهب بودن، توحید را مطرح کرد.

اما در اصطلاح تاریخ اسلامی، «جاهلیت» عصر پیش از اسلام - از زمان حضرت عیسی صلی الله علیه و آله تا پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله - را گویند و مردمان آن اعرابی بودند که پیش

«جاهلیت» از «ج ه ل» است و جهل در مقابل علم. بدین‌روی، بسیاری از محققان اسلامی بر اساس مفاهیم قرآنی، «جاهلیت» را دوره جهل به خدای راستین و دین حق دانسته‌اند؛ اما گلدزیهر، ایزوتسو و برخی دیگر، «جهل» را در مقابل «حلم» (عقل) و «جاهلیت» را در مقابل «اسلام» قرار داده و گفته‌اند: در جاهلیت، «ارباب»

از اسلام در جزیره العرب زندگی می‌کردند و جاهل به «اللّه» بودند. این تعریف شامل قبایلی مانند «عدناتیان» در حجاز، «قحطانیان» در یمن، «عرب بائده» مثل عاد، ثمود و طَسَم و جماعت وثنی مذهب در وسط جزیره العرب، اعراب یهودی در یمن، وادی القری، خیبر و یثرب، مسیحیان در شام و حجاز، «صائبان» در حران، و زرتشتیان در بحرین می‌شود. این واژه دارای معنایی وسیع است و بر تمام این اعراب، «عرب جاهلی» اطلاق می‌شود.

قرآن در چهار مورد، به جاهلیت و آداب آن اشاره می‌کند: ﴿ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةَ﴾ (آل عمران: ۱۵۴)؛ ﴿حُكْمِ الْجَاهِلِيَّةِ﴾ (مائده: ۵۰)؛ ﴿تَبَرُّجِ الْجَاهِلِيَّةِ﴾ (احزاب: ۳۳)؛ ﴿حِمِيَّةِ الْجَاهِلِيَّةِ﴾ (فتح: ۲۶) و گاه برخی از آداب عصر جاهلی را برمی‌شمرد؛ مانند: تغییر ماه‌های حرام، ﴿رَفَثَ﴾ (جماع) و «فسوق» (دشنام و دروغ) و «جدال» در ایام حج، ﴿فخر فروشی﴾، ﴿ازدواج با همسران پدران خود﴾، ﴿به ارث بردن زنان﴾، ﴿شرک﴾، ﴿نیکی نکردن به پدر و مادر و کشتن فرزندان از بیم فقر﴾، ﴿زنا﴾، ﴿واداشتن کنیزان به زنا (بغی)﴾، ﴿زنده به گور کردن دختران﴾، ﴿می‌گساری﴾، ﴿ریاخواری﴾، ﴿قمار﴾، ﴿تحقیر زن﴾، ﴿مقدس دانستن برخی حیوانات﴾، ﴿انکار معاد﴾. البته این آداب در اشعار جاهلی و نقل مورخان تاریخ هم آمده است.

درباره جاهلیت گاه دو تعبیر جاهلیت اولی و ثانی هم آمده که برگرفته از قرآن است که تبرج جاهلیت اولی را نفی کرده است. (۱۷) عده‌ای مانند زمخسری و طبری گفته‌اند: اولی در مقابل آخری است. کفر پیش از اسلام را جاهلیت اولی، و فسق و فجور پس از اسلام را جاهلیت آخری گویند. اما برخی مثل فخر رازی می‌گویند: جاهلیت اولی همان جاهلیت کهن است. البته افرادی نیز در قرون اخیر، حرف از جاهلیت جدید زده‌اند. محمد بن عبدالوهاب در عربستان، سید ابوالاعلی مودودی در پاکستان، سید قطب در مصر و بسیاری از اندیشمندان اسلامی، دوره تجدد و عصر حاضر را نوعی جاهلیت جدید پنداشته‌اند؛ زیرا همان گناهان در حال ظهور و گسترش است. (۱۸) ذکر نام و آداب جاهلیت سوای قرآن، در اشعار عرب، کلام نبی اکرم ﷺ، و امام علی علیه السلام نیز آمده است. حتی امیرالمؤمنین ﷺ در خطبه‌های ۲۶، ۱۶۶ و ۹۵ با اشاره به آداب جاهلیت، آنها را نفی کرده و گاه مردم را به سبب شباهت به آنان سرزنش نموده

است؛ مثلاً، می‌فرماید: مثل بدخویان جاهلیت نباشید که نه در دین فهم دارند و نه شناسای کردگارانند. (۱۹)

مراد از «عرب جاهلی» در این نوشتار، اعراب حجاز است که عمدتاً شامل عدناتیان، قحطانیان، اعراب بائده و وثنی مذهبان می‌شود؛ همانانی که با ظهور اسلام، به مخالفت با این دین توحیدی و رهبر آن پرداختند. در این مقاله، فقط به بررسی آموزه «معاد» از منظر مردم جاهلیت پرداخته شده و با استناد به قرآن، شواهد تاریخی و اشعار عرب جاهلی، سعی گردیده است این آموزه نزد عرب جاهلی بررسی شود.

### آموزه «معاد» از منظر مردم جاهلیت

آنچه از قرآن و کتاب‌های تاریخی به دست می‌آید این است که عرب جاهلی به معاد اعتقادی نداشت و مرگ را پایان زندگی می‌دانست و زنده شدن پس از مرگ را نامعقول تصور می‌کرد و از اعتقاد رسول خدا به بعث و قیامت شگفت‌زده می‌شد. موضوع زنده شدن دوباره انسان پس از مرگ، از موضوعاتی بود که مشرکان به شدت با آن معارضه می‌کردند و حتی رسول خدا ﷺ را بدان سبب مسخره می‌کردند. آنان برای آنکه ثابت کنند پیامبر اکرم ﷺ در اثبات معاد ناتوان است، از او می‌خواستند که قصی بن کلاب را زنده کند تا او را تصدیق کنند. بزرگانی همچون عبدالله بن ابی، ابی بن خلف و عاص بن وائل سهمی منکر قیامت بودند و با رسول خدا ﷺ مواجه می‌کردند.

درباره اعتقاد به معاد، می‌توان گفت: شبهات عرب منحصر در دو چیز بود: (۲۰)

۱. استبعاد قیامت: ﴿قَالُوا أَنزَلْنَا مِنَّا وَكُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا أَنزَلْنَا لِمَبْعُوثُونَ﴾ (مؤمنون: ۸۲)؛ می‌گفتند: آیا آنگاه که مُردیم و مشتی خاک و استخوان شدیم، دوباره زنده و برانگیخته خواهیم شد؟

۲. استبعاد نبوت: ﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا﴾ (اسراء: ۹۴)؛ و آنگاه که هدایت (دعوت پیامبر و قرآن) بر آنها آمد، مردم را چیزی از ایمان آوردنشان باز نداشت، جز آنکه گفتند: آیا خدا بشری را به رسالت برانگیخته است؟ (به اعتقاد اینکه رسول باید از فرشتگان باشد.)

به رغم شواهد موجود، برخی نویسندگان متون کهن معتقدند: عرب جاهلی به قیامت، حساب و جزا ایمان داشتند. از این‌رو، به اشعار امثال اعشی، اخنس بن

شهاب تمیمی و زهیر بن ابی سلمی تمسک می‌جستند؛ اما این با صریح آیات قرآن جواب داده شده است که تقریباً تمام اعراب جاهلی منکر معاد بودند، جز افرادی مثل اعشی، اخنس و زهیر - که در ادامه خواهد آمد.

البته مورّخانی مثل قاضی سعید اندلسی و ابن عبری در کتابشان به اندک بودن باورمندان به معاد تصریح کرده و نوشته‌اند که برخی از آنها معتقد بودند: هر کس ناقه‌ای را بر روی قبر مرده‌ای ذبح کند او سواره محشور خواهد شد، وگرنه پیاده محشور می‌شود. به همین دلیل، حتی گاهی به این موضوع وصیت هم می‌کردند. (۲۱)

عمر فروخ درباره اعتقاد به معاد در جاهلیت می‌گوید: غالب مردم جاهلی به قیامت، بهشت و جهنم ایمان نداشتند. (۲۲) وی سپس چنین می‌گوید: البته نزد برخی از شعرا مثل زهیر و لبید شمه‌هایی از ایمان به آخرت دیده می‌شود. (۲۳)

جواد علی نیز در درباره اعتقاد به معاد در جاهلیت می‌گوید: همان‌گونه که از قرآن فهمیده می‌شود، بسیاری از مردم عصر جاهلی به بعثت ایمان نداشتند. آنان معتقد بودند: مرگ انتهای کار است و آنان برانگیخته نخواهند شد و معتقد بودند: برانگیخته شدن پس از مرگ امری غیرمعقول است و بدین‌روی، از سخنان پیامبر درباره قیامت و حساب متعجب می‌شدند. (۲۴)

معاد موضوعی بود که اعراب جاهلی به خاطر آن با پیامبر مواجه می‌کردند و ایشان را مسخره می‌کردند و به آن حضرت می‌گفتند: ﴿فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (دخان: ۳۶)؛ اگر راست می‌گویید، پدرانمان را زنده کنید. یا به پیامبر می‌گفتند: اگر راست می‌گویی شهرهایی با رودهایی پر آب مثل شام و عراق برایمان درست کن و مردگان ما مثل قصی بن کلاب را زنده کن. (۲۵)

در اینجا، ممکن است این پرسش به وجود آید که آیا هدایا و قربانی برای بت‌ها، نشان از توجه مردم جاهلی برای شفاعت و رضایت خدایان در آخرت نبود؟ اگر نبود پس چرا آنان خدایان را عبادت می‌کردند و نذر و قربانی می‌آوردند؟ در پاسخ، باید گفت: آنان این کار را می‌کردند تا رضایت آلهه را در همین دنیا کسب کنند تا خدایان به آنان نعمت و خیرات دهند؛ چون معتقد بودند: فقر و غنا به دست آلهه است، وگرنه آنها اصلاً به

عالم بعدی فکر نمی‌کردند. آنها از بتان و آلهه خود، شتر، گوسفند و پیروزی بر دشمن را می‌خواستند، نه آخرت را؛ یعنی مصلحت دنیوی می‌خواستند، نه اخروی. وقتی ضمام بن ثعلبه سعدی (یا تمیمی) در مقابل رسول خدا ﷺ ایستاد و از او درباره قیامت و دین اسلام پرسید و جواب گرفت، اسلام آورد و به قوم خود برگشت و گفت: «بئست اللات و العزی». آنان او را از برص، جذام و جنون ترسانده بودند؛ گفته بودند: اگر به حرف این شخص (پیامبر) ایمان بیاوری، دچار بیماری برص، جذام و جنون خواهی شد؛ یعنی آنچه جاهلیت از بت‌ها می‌خواست، امور دنیوی بود و تهدیدهای آنها هم با امور دنیوی بود. پس توجه به بت‌ها و عبادت آنها برای مصالح دنیوی‌شان بود، نه اخروی. (۲۶)



**شواهد تاریخی بر عدم اعتقاد به معاد در جاهلیت**  
با مراجعه به منابع و شواهد تاریخی، به این نتیجه می‌رسیم که عرب جاهلی اعتقادی به معاد نداشت و همیشه درصدد مقابله با آن برمی‌آمد. در اینجا به برخی از این شواهد اشاره می‌شود:

الف. وقتی حارث بن عبدالعزی، پدر رضاعی رسول خدا، به مکه آمد، قریش به استهزا به او گفتند: پسرت می‌پندارد خداوند پس از مرگ، دوباره ما را زنده می‌کند و خداوند، جهان دیگری دارد که عاصیان را عذاب و مطیعان را پاداش می‌دهد. به همین دلیل

موجب تفرقه ما شده است. او نزد رسول خدا رفت و ایشان به او پاسخ داد: آری، من چنین اعتقادی دارم، و او پس از صحبت با پیامبر، اسلام آورد. (۲۷)

ب. امّیه بن خلف استخوان پوسیده‌ای را نزد رسول خدا آورد و گفت: آیا اینها باز زنده می‌شوند؟ خداوند می‌فرماید: «وَصَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» (یس: ۷۸-۷۹)؛ در حالی که آفرینش خود را از یاد برده است، برای ما مثال می‌زند که چه کسی این استخوان‌های پوسیده را زنده می‌کند؟ بگو کسی آنها را زنده می‌کند که در آغاز بیافریده است. (۲۸)

ج. عبدالله بن ابی نزد رسول خدا آمد، در حالی که استخوان پوسیده‌ای در دستش بود. آن را به دو نیم کرد و سپس گفت: ای محمد ﷺ! چگونه خداوند این را برمی‌انگیزاند، در حالی که پوسیده شده است؟ رسول خدا در جواب فرمود: خداوند آن را برمی‌انگیزاند و تو را می‌میراند و سپس وارد جهنم می‌کند. (۲۹)

د. عاص بن وائل سهمی با استخوانی نزد رسول خدا آمد و گفت: ای محمد ﷺ! آیا خداوند این را پس از آنکه پوسیده شده و از بین رفته است، زنده می‌کند؟ رسول خدا در جواب فرمود: بله، خداوند این را برمی‌انگیزاند و سپس تو را می‌میراند و دوباره زنده می‌کند و سپس وارد جهنم می‌کند. (۳۰)

مجموع این شواهد نشان می‌دهد که آنان نه تنها معاد را قبول نداشتند، بلکه آن را وسیله‌ای برای محاجه و گاه استهزای رسول خدا به کار می‌بردند. بدین روی، می‌بینیم که رسول خدا پس از پاسخ‌گویی، به آنها وعده جهنم می‌دهد.

### شواهد قرآنی بر عدم اعتقاد به معاد در جاهلیت

با مراجعه به قرآن نیز به این نتیجه می‌رسیم که عرب جاهلی به معاد معتقد نبود. به برخی از این آیات اشاره می‌شود:

۱. «وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ» (انعام: ۲۹)؛ (مشرکان) گفتند: زندگی دیگری غیر از همین زندگی دنیوی وجود ندارد و ما هرگز (پس از مرگ) برانگیخته نمی‌شویم.

۲. «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» (جاثیه: ۲۴)؛ (مشرکان) می‌گفتند: زندگی دیگری غیر از همین زندگی دنیوی وجود ندارد

که همواره می‌میریم و زنده می‌شویم (گروهی می‌میرند و گروهی زنده می‌شوند، یا از بدنی می‌میریم و در بدنی دیگر به نحو تناسخ، زنده می‌شویم) و ما را جز مرور زمان نمی‌کشد.

۳. «زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ» (تغابن: ۷)؛ کسانی که کفر ورزیدند (از بت پرستان مکه) پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد. بگو: چرا، سوگند به پروردگارم که شما برانگیخته می‌شوید و سپس به آنچه عمل کرده‌اید، خبر داده می‌شوید و این (برانگیختن) بر خداوند آسان است.

۴. «وَقَالُوا أَأُتُوا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَلَا لَيْعُونُونَ خَلَقُوا جَدِيدًا قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَ قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا» (اسراء: ۴۹-۵۱)؛ و گفتند: آیا هنگامی که ما مشتی استخوان‌ها و اعضای پوسیده شدیم، آیا به صورت آفریده‌ای تازه، برانگیخته خواهیم شد؟ بگو: شما سنگ باشید یا آهن یا هر آفریده‌ای دیگر که در اذهان شما (از نظر استحکام و عدم پذیرش حیات) بزرگ بنماید (باز خدا در آن، روح می‌دمد و آن را زنده خواهد کرد). آنها به زودی خواهند گفت: چه کسی ما را (به حیات مجدد) بازمی‌گرداند؟ بگو همان کس که شما را نخستین بار از عدم به وجود آورد. پس فوراً سرهای خود را به سوی تو (از روی تعجب یا استهزا) می‌جنبانند و می‌گویند: این زنده شدن کی خواهد بود؟ بگو امید آنکه نزدیک باشد!

۵. «وَلَوْ لَمْ يَلْحَقْنَا بِهِمْ لَقَاتُوا الْيَوْمَ بِهَذَا الْكُفْرِ أَتَىٰ عَلَىٰ الْكُفْرِ نَارًا لَمْ يَكْفِ عَنْهَا الْعُقَلَاءُ إِنَّ الْأُنثَىٰ إِذَا وَهَمَتْ بِهَذَا لَكَفَّتْ كَفْرًا كَمَا كَفَرْنَا بِهِ حَرَضًا وَمَا نَحْنُ بِمُؤْمِنِينَ» (سجده: ۷)؛ و اگر بگویی که شما حتماً پس از مرگ برانگیخته می‌شوید، کسانی که کفر ورزیده‌اند، خواهند گفت: این‌گونه سخنان نیست، مگر جادویی آشکار.

البته آیات در این باره زیاد است؛ آیاتی از قبیل: یس: ۷۸؛ نحل: ۳۸؛ اسراء: ۹۸؛ صافات: ۱۶؛ حج: ۵؛ مؤمنون: ۸۲؛ رعد: ۵؛ مؤمنون: ۳۵؛ نحل: ۶۷؛ سجده: ۱۰۰ و دخان: ۳۴. اما به همین مقدار بسنده می‌شود. از مجموع این آیات، به دست می‌آید که عرب جاهلی اعتقادی به معاد نداشت و همیشه با تردید به آن می‌نگریست.

## عدم اعتقاد به معاد در اشعار جاهلیت

درباره اعتقاد به معاد در جاهلیت، یکی از مهم‌ترین مواردی که ما را برای رسیدن به اعتقاد عرب جاهلی درباره معاد کمک می‌کند، مراجعه به اشعار جاهلیت است. بررسی‌ها در این زمینه نشان می‌دهد که عرب جاهلی اعتقادی به معاد نداشت و آن را امری خرافه می‌انگاشت. شداد بن اسود بن عبد شمس بن مالک، از شعرای جاهلیت، برای کشته‌شدگان قریش در جنگ بدر چنین سرود: (۳۱)

أَيُّخَيْرُنَا إِبْنِ كَبِشَّةٍ أَنْ سَنُحْيِي

و كَيْفَ حَيَاةِ أَصْدَاءٍ وَ هَامٍ؟

أَيُّقَتْلُنِي إِذَا مَا كُنْتُ حَيًّا

و يُحْيِينِي إِذَا رَمَتْ عِظَامِي؟ (۳۲)

جواد علی از بزرگ‌ترین محققان، و آلوسی نیز درباره جاهلیت همین داستان را نقل می‌کنند؛ ولی شعر را با اندکی تغییر بیان می‌نمایند؛ (۳۳)

هر کدام از این روایت‌ها که صحیح باشد، نشانگر انکار اعتقاد به معاد در جاهلیت است.

آلوسی شعری دیگر بدین مضمون نقل می‌کند: (۳۴)

حَسْبَاءٌ ثُمَّ مَوْتٌ ثُمَّ نَشْرٌ

حَدِيثُ خِرَافَةٍ يَا أُمَّ عَمْرٍَا (۳۵)

البته سگری می‌گوید: بیشتر جاهلیت معتقد به معاد بودند که این بالحن و تفکر قرآن مردود است و معتقدان معاد بسیار کم بودند. البته آنان که به معاد معتقد بودند ظاهراً مفهومی قریب به مفهوم اسلامی داشتند، یعنی اصل حشر و نشر، و جنت و نار را قبول داشتند، اما در کیفیت آن در کتاب‌های تاریخی چندان سخنی به میان نیامده است. بدین‌روی، نمی‌توان به وضوح نظر آنان را بیان کرد.

البته شاید هم کلماتی مثل «حشر، نشر و حساب» پس از اسلام وارد اشعار جاهلی شده باشد؛ زیرا در نقل‌های پیش از اسلام در اشعار جاهلی، این کلمات یافت نمی‌شد. فقط در اشعار امیه بن ابی الصلت برخی از این موارد یافت می‌شود که شاید تحت تأثیر یهودیت و نصرانیّت حجاز این حروف‌ها را زده است. او در اشعارش به «نار، جنت و بعث» اعتقاد داشت و معاد جسمانی را قبول داشت و بهشت و جهنم را حقیقی می‌دانست، نه مجازی؛ درست شبیه نظر اسلام. البته شعرایی مثل الاعشی، زهیر و حاتم نیز اشعاری دارند که جواد علی و دیگران در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند. (۳۶)

## فرقه‌های منکر معاد در جاهلیت

در اینجا سه فرقه از جاهلیت ذکر می‌شود و اعتقاد آنان به معاد مورد بررسی قرار می‌گیرد:

### الف. دهریه

دهریان منکر معاد بودند و اعتقاد داشتند: مرگ و زندگی - هر دو - در این جهان است و می‌گفتند: «ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت نحن و یحیا ابناؤنا بعدنا». آنان زندگی فرزندانشان را پس از خودشان، همان حیات خودشان می‌دانستند؛ چون می‌گفتند. آنها از ما هستند آنها به حیات فرزندانشان زنده هستند و معتقدند: این دهر و زمان است که ما را می‌کشد و فنا می‌کند، و به این معنا، آنها حیات را فعل مستمری می‌دانستند که انتها ندارد و هر نسلی را دوره‌ای از حیات است و وقتی عمر انسان تمام شد عمر نسل او شروع می‌شود و این‌گونه «موت» و «حیات» را تفسیر می‌کردند. (۳۷)



عمر فروخ نیز شعری را از جاهلیت نقل می‌کند که دال بر نظریه «دهر» است:  
ان ینقُص الدهر متی مرّة لیلی  
فالدهرُ اروُدُ بالاقوام ذو غیر  
و انا سوف تُدرکنا المنایا  
مقدرة لنا و مُقدَرینا. (۳۸)  
علامه طباطبائی در ذیل آیه ۲۴ سوره جاثیه ﴿وَ

قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ» نظر خاصی دارد و چنین می‌فرماید: راغب گفته: کلمه «دهر» در اصل، به معنای طول مدت عالم، از اول پیدایش تا آخر انقراض آن بوده و در آیه شریفه ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ﴾ (انسان: ۱) به همین معناست؛ ولی پس از آن، هر مدت طولانی را هم «دهر» گفته‌اند. معنای این کلمه با معنای کلمه «زمان» فوق دارد؛ زیرا کلمه «زمان»، هم به مدت بسیار اطلاق می‌شود و هم به مدت اندک. و آیه شریفه به گونه‌ای که از سیاقش استفاده می‌شود - چون سیاقش سیاق احتجاج علیه و ثنی مذهبیان است که صانع را قبول دارند، ولی منکر معادند - باید حکایت کلام مشرکان باشد که گفتیم منکر معادند، نه کلام دهری مذهبیان که هم مبدأ را منکرند و هم معاد را و تمامی بود و نبود حوادث را کار دهر می‌دانند؛ زیرا در آیات قبل، هیچ سخنی از دهری‌ها به میان نیامده بود تا بگوییم: این آیه هم مربوط به ایشان است. پس ضمیر «هی» در جمله ﴿مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا﴾ به حیات برمی‌گردد و معنایش این است که ما هیچ حیاتی نداریم، مگر همین حیات دنیا، و دیگر ماورای آن، حیاتی نیست. پس حیاتی که دین الهی ادعا دارد پس از مردن، روزی زنده می‌شویم و حیات دیگری را از سر می‌گیریم به نام «حیات آخرت»، وجود ندارد و این خود قرینه‌ای است که این احتمال را تأیید می‌کند که مراد از جمله ﴿نَمُوتُ وَنَحْيَا﴾ جمله «یموت بعضنا و یحیا بعضنا الاخر» باشد؛ یعنی همواره بعضی می‌میریم و بعضی دیگر زنده می‌مانیم؛ بزرگسالان می‌میرند و نوباوگان جای آنها را می‌گیرند و به این وسیله، بقای نسل انسانی استمرار می‌یابد. این احتمال را جمله ﴿وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ نیز تا اندازه‌ای تأیید می‌کند؛ زیرا إشعار به استمرار دارد. بنابراین، معنای آیه چنین می‌شود: مشرکان گفتند: حیاتی نیست، مگر همین حیات دنیایی ما که با آن در دنیا زندگی می‌کنیم. پس همواره بعضی از ما - یعنی سالخوردگان - می‌میرند و بعضی دیگر - یعنی اخلاف و نسل‌های جدید - زنده می‌مانند و ما را جز دهر و روزگار، کسی هلاک نمی‌کند. این گذشت زمان است که هر نوری را کهنه، و هر سالمی را فاسد، و هر زنده‌ای را آماده مرگ می‌سازد.

پس مسئله مرگ عبارت از انتقال از خانه‌ای به خانه دیگر که منتهی به بعث و بازگشت به سوی خدا باشد، نیست، و چه بسا که این کلام، گفتار بعضی از جاهلان و

عوام از وثنیت عرب باشد، وگرنه این با عقیده وثنیت سازگار نیست؛ زیرا عقیده‌ای که در بین وثنی‌ها وجود دارد عقیده «تناسخ» است مبنی بر اینکه وقتی انسان - البته انسان تکامل نیافته - می‌میرد، جانش به کالبدی منتقل شود که در حال خلقت است. حال اگر جانی که از بدن قبلی جدا شده، در آن بدن سعادت کسب کرده باشد، به بدن جدید منتقل می‌شود و در آن بدن منتعم و سعادت‌مند می‌گردد، و اگر در بدن اول شقاوت کسب کرده باشد، به بدنی متعلق می‌شود که در آن معذب باشد تا کيفر خود را ببیند، و همچنین از این بدن به بدنی دیگر.

این وثنی‌ها منکر استناد مرگ به وساطت ملائکه نیستند؛ آنها نیز قایلند که مرگ نیز مانند زندگی، به وساطت ملائکه انجام می‌شود و به همین دلیل، گفتیم: اعتقاد به تناسخ در بین وثنی‌ها وجود داشته است. بعضی از مفسران گفته‌اند: مراد آیه همان تناسخ وثنی‌هاست، و معنایش این است که وثنی‌ها می‌گویند: زندگی همین زندگی دنیایی ماست و ما تا ابد از دنیا بیرون نمی‌شویم، و اگر در دنیا می‌میریم، بعد از مردن، به بدنی دیگر متعلق می‌گردیم. و همچنین پس از آن بدن، باز به بدنی دیگر می‌رویم، و ما را نابود نمی‌کند، مگر دهر. این تفسیر بدی نیست، اما با گفتاری که در ذیل، از ایشان نقل می‌کند که گفته‌اند ﴿وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ نمی‌سازد؛ چون بنابر قول به «تناسخ»، دیگر هلاکتی در کار نیست، مگر اینکه آن را چنین توجیه کنیم که مرادشان از هلاک کردن دهر، این است که دهر وسیله‌ای است که فرشته موکل بر مرگ از آن استفاده نموده، هر کسی را بخواهد به آن وسیله می‌میراند.

اشکال دیگر این توجیه آن است که با حجتی که بعدتر از ایشان نقل کرده که گفته‌اند: ﴿قَاتُوا بِأَبَائِنَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ (دخان: ۳۶) سازگاری ندارد؛ چون ظاهر این کلام آن است که گویندگان آن معتقد بودند: پدرانشان بکلی معدوم شده‌اند و ذواتشان باطل گشته. البته در معنای آیه وجوه دیگری نیز آورده‌اند که قابل اعتنا نیست؛ مثل اینکه بعضی از ایشان گفته‌اند: معنای آیه این است که ما پیش از آنکه روح در کالبدمان دمیده شود مردگانی بودیم و سپس هنگامی که روح در کالبد ما دمیده شد زنده شدیم. و این آیه همان را می‌گوید که آیه ﴿وَكُنْتُمْ أََمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ﴾ (بقره: ۲۸) آن را خاطر نشان می‌سازد.

بود که خدا را قبول داشتند، ولی معاد را منکر بودند، نه دهریانی که نه خدا را قبول داشتند و نه معاد را.



### ج. البلیه

برخی از مورخان معتقدند: بعضی از مردم جاهلیت به معاد اعتقاد داشتند، منتهی معتقد بودند: پس از مرگ، اجساد حشر پیدا می‌کنند و به این فرقه «البلیه» خطاب می‌کنند. «البلیه» شتری بود که وقتی صاحبش از دنیا می‌رفت او را سرقبر صاحبش می‌بردند تا از گرسنگی و تشنگی بمیرد و می‌گفتند: اگر این‌گونه شود صاحبش در قیامت سواره محشور می‌شود و هرکس این کار را نکند پیاده محشور می‌شود. البته مورخان معتقدند: تعداد اینها خیلی کم بود و برخی مثل زهریره این موضوع معتقد بودند که اشعاری هم در این زمینه دارد. یا مثلاً، جریده بن الاشیم الفقهسی هنگام مرگ به فرزندش وصیت می‌کند: یا سعد اما اهلک کن فانی

اوصیک ان اخا الوصاء الاقرب  
لا تترکن اباک عیشی خلفهم  
تعباً یخر علی الیدین وینکب  
احمل اباک علی بعیر صالح  
وابق الخطیئه انه هو اصوصب  
ولعل مالی ما ترکت مطیة  
فی الیم ارکبها اذا قیل ارکبوا.

بعضی دیگر هم گفته‌اند: مراد از حیات، بقای نسل است که مجازاً آن را حیات خوانده، و معنایش این است که ما می‌میریم و نسل ما باقی می‌ماند و وجوهی دیگر از این قبیل. (۳۹)

بررسی: آنچه از گفتار علامه به دست می‌آید این است که ایشان نیز در تفسیر آیه، مثل دیگران تفسیر می‌کند، اما این آیه را در برابر مشرکان و وثنی مذهبیان قرار می‌دهد، نه دهریان؛ یعنی همان تفسیری را که جواد علی آورده است، می‌پذیرد، اما می‌گوید: به دلیل ادامه آیه که می‌گوید: ﴿فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾، می‌توانیم بفهمیم که مراد دهریان نبوده‌اند؛ چون سیاق آیه، سیاق احتجاج علیه وثنی مذهبیان است که صانع را قبول دارند، ولی منکر معادند. از این‌رو، آیه باید حکایت کلام مشرکان باشد که - گفتیم - منکر معادند، نه کلام دهری مذهبیان که هم مبدأ را منکرند و هم معاد را و تمامی بود و نبود حوادث را کار دهر می‌دانند.

### ب. زنادقه

از جمله کسانی که منکر معاد بودند قومی از قریش بودند به نام «زنادقه» که منکر آخرت و ربوبیت بودند. (۴۰) در جاهلیت، برخی به نام «زندیق» معرفی می‌شدند؛ مثل ابوسفیان و امیة بن خلف. برخی معتقدند: عرب، زندقه را از حیره گرفته و «زندیق» کسی است که قایل به بقای دهر یا قایل به نور و ظلمت و یا منکر معاد است. طبق این حرف، نمی‌توان گفت زندقه را از نصرانی‌های حیره گرفته‌اند، بلکه شاید از آتش پرستان (معتقدان به اهریمن و اهورامزدا) گرفته باشند که در آن زمان، در حیره تحت تأثیر ایرانیان رواج داشت؛ زیرا «زندیق» معرب «زنده‌ای» است که از معتقدان به زند (کتاب مجوسیان) گرفته شده است.

مجوسان در میان عرب، به همین نام مشهور بودند و چون مشرکان با مجوسان فارس رفت و آمد داشتند، شاید شریک قرار دادن جن برای خدا، ناشی از زندقه و تعالیم ثنویت بوده. البته این احتمالی است. (۴۱)

بررسی: ظاهراً شاید «دهریه» و «زنادقه» در معنا دو چیز باشند، ولی در مصداق یکی هستند و یک نوع اعتقاد داشتند و بدین‌روی، اینجا تفسیر علامه بهتر فهمیده می‌شود که می‌فرمود: آنچه بیان شد نظر مشرکان بود، نه دهریه؛ چون اگر قبول کنیم که دهریه و زنادقه یکی بودند و قرآن درصدد جواب به آنان بود، می‌توان به راحتی قضاوت کرد که خدا درصدد پاسخ به مشرکان

برخی می‌گفتند: بعضی از مشرکان آن‌قدر به مرکب این میّت با آتش می‌زدند تا بمیرد و معتقد بودند: اگر این کار را بکنند، این کار در حشر پس از موت، به درد میّت می‌خورد. این کار جزو شعائر و عقاید جاهلیتی بود که می‌گفتند: مرگ انتقال از حالی به حال دیگر است. برخی می‌گفتند: آنها چاله‌هایی درست می‌کردند و شتر را در آن رها می‌کردند تا بمیرد. البته این فقط معاد جسمانی را ثابت می‌کند. و بجز جرّیة بن الأشیم، شعریایی مثل عمرو بن زید المتمنی و عویمر النبهانی هم فرزندان خود را به معاد وصیت کردند که در کتب معتبر مثل **المفصل، بلوغ الأرب و تاج العروس** آمده است. (۴۲)

### نتیجه

از مجموع آنچه ارائه شد، به خوبی می‌توان پی برد که عرب جاهلی (اعراب حجاز در دوره پیش از اسلام) به طور عام، اعتقادی به معاد و حشر و نشر نداشتند، جز عده‌ای قلیل از آنان، و دیگران نه تنها صراحتاً منکر معاد بودند، بلکه حتی به محاجّه با رسول خدا می‌پرداختند و این را می‌توان به وضوح، هم در آیات قرآن و هم در شواهد تاریخی و هم در اشعار شعرای جاهلی مشاهده نمود. البته حساب پیروان دین «حنیف» که یکتاپرست بودند جداست و آنان یقیناً به معاد معتقد بودند، گرچه نمی‌توان آنان را جریان غالب عصر جاهلی نامید.

### پی‌نوشت‌ها

۱- بهاء‌الدین خزمشاهی، جاهلیت، دائرةالمعارف تشیع، تهران، محبی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۳۸۱-۳۸۴ / دانشنامه جهان اسلام، تهران، بنیاد دائرةالمعارف اسلامی، ج ۹، ص ۵۱۶-۵۱۰، ماده «جاهلیت» / احمد عطیة‌الله، قاموس الاسلامی، قاهره، مکتب الآداب، ج ۱، ص ۵۶۸، ماده «جاهلیة» / عبدالرحمن حسن محمود، قاموس المصطلحات الاسلامیه، قاهره، مکتبة النهضة المصرية، ۱۳۸۳ ق، ج ۲، ص ۲۲۸، ماده «جاهلیت».

۲- توبه: ۳۷.

۳- بقره: ۱۹۷.

۴- بقره: ۲۰۰.

۵- نساء: ۲۲.

۶- نساء: ۱۹.

۷- انعام: ۱۵۱.

۸- اسراء: ۳۲.

۹- نور: ۳۳.

۱۰- تکویر: ۸.

۱۱- بقره: ۲۱۹.

۱۲- بقره: ۲۷۵-۲۷۶.

۱۳- مائده: ۹۰.

۱۴- نحل: ۵۹-۵۸.

۱۵- مائده: ۱۰۳.

۱۶- هود: ۵.

۱۷- احزاب: ۳۳.

۱۸- بهاء‌الدین خزمشاهی، جاهلیت، دائرةالمعارف تشیع، ج ۵، ص ۳۸۱-۳۸۴ / دانشنامه جهان اسلام، ج ۹، ص ۵۱۶-۵۱۰.

۱۹- نهج‌البلاغه، ترجمه جعفر شهیدی، خ ۱۶۶.

۲۰- علی غلامی دهقی، «گونه‌شناسی پرستش در حجاز»، فصلنامه تاریخ در آیین پژوهش، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ش ۳ (پاییز ۱۳۸۲)، ص ۲۴۷-۲۴۸.

۲۱- همان، ص ۲۴۹ / جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت، دارالعلم للملایین، بغداد، مکتبة النهضة، ۱۹۷۶، ج ۶، ص ۱۳۱-۱۳۲.

۲۲- عمر فروخ، تاریخ الجاهلیة، ج دوم، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۴، ص ۱۶۳.

۲۳- همان.

۲۴- جواد علی، پیشین، ص ۱۲۳.

۲۵- همان، ص ۱۲۵.

۲۶- همان، ص ۱۲۸.

۲۷- همان، ص ۱۲۷.

۲۸- رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام: سیره رسول خدا، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۹۴.

۲۹- جواد علی، پیشین، ص ۱۲۷.

۳۰- همان.

۳۱- رسول جعفریان، پیشین، ص ۱۹۴.

۳۲- آیا این ابن کبشه (نسبتی که به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌دادند) به ما خبر می‌دهد که ما زنده می‌شویم؟ زنده کردن مرده‌ها و چیزهایی که به خواب رفته‌اند، چگونه ممکن است؟ آیا مرا می‌کشد وقتی که من زنده‌ام، و مرا زنده می‌کند، در حالی که من پوسیده شده‌ام؟

۳۳- جواد علی، پیشین، ص ۱۲۶.

«أیوعذنی ابن‌کبشه أن سحی و کئیف حیة اصداء و هام؟ أبعجز أن یرد الموت عتی و ینشئنی إذا بلیت عظامی؟ آلوسی می‌گوید:

«یحذثنا الرسول بأن سحی و کئیف حیة اصداء و هام.» (سیدمحمود شکری آلوسی بغدادی، بلوغ الأرب فی معرفة احوال العرب، بیروت، دارالکتب العلمیه، ج ۲، ص ۱۹۸).

۳۴- همان.

۳۵- زندگی، سپس مرگ، سپس قیامت، اینها حرف‌های خرافی است، ای ام‌عمر!

۳۶- جواد علی، پیشین، ص ۱۳۱-۱۳۳.

۳۷- همان، ص ۱۲۸.

۳۸- عمر فروخ، پیشین، ص ۱۶۳.

۳۹- سید محمدحسین طباطبائی، المیزان، تهران، دارالکتب العلمیه، ۱۳۸۹ ق، ج ۱۸، ۱۸۸-۱۸۹، ذیل تفسیر آیه ۲۴ سوره جاثیه.

۴۰- جواد علی، پیشین، ص ۱۲۶.

۴۱- رسول جعفریان، پیشین، ص ۱۹۳.

۴۲- جواد علی، پیشین، ص ۱۲۸-۱۳۵.